نقد

نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتوارگی - نقد ایدئولوژی

از اتحادیه‌گرایی تا شوراهای کارگری

نمایندگان کارگری انقلابی در آلمان 1914–1918

رالف هافروگه

ترجمه‌ی: شیوا طبری

اردیبهشت 1398

هنگامی که جنگ جهانی اول در تابستان 1914 به وقوع پیوست، جنبش‌های کارگریِ اغلب کشورهای اروپایی، اصول انترناسیونالیستی خود را کنار گذاشتند و به حمایت از تلاش‌های جنگی دولت‌هایشان روی آوردند.[1] این تغییرِ سریع و پیش‌بینی‌نشده بدون اعتراض صورت نگرفت. درون جنبش کارگریِ آلمان، که در آن زمان گروه سوسیالیستی پیشرو در بین‌الملل دوم بود، دو جنبش موازی علیه جنگ رشد کردند. نخستین جنبش درون حزب سوسیال‌دموکرات (SPD) بود؛ اپوزیسیون دیگر از دلِ جنبشِ قدرتمند اتحادیه‌ای بیرون آمد. هر دو جنبش برای بازگرداندنِ کارگران متشکل به ایده‌ی صلح و همبستگیِ بین‌المللی مبارزه می‌کردند. سرانجام، اما اعتراض‌ها در حزب سوسیال‌دمکرات آلمان منجر به انشعاب در این حزب شد: ابتدا انشعاب به دو گروهِ سوسیال‌دموکرات‌ها و سوسیالیست‌های مستقل و پس از آن به سوسیال‌دموکرات‌ها و کمونیست‌ها.

درحالی‌که انشقاق کمونیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها منجر به رقابتی طولانی‌مدت و جهانی شد، انشقاق درونِ جنبش اتحادیه‌گرایی آلمان اما موفق نشد سازمانِ جدیدی را به وجود آورد که پس از دوره‌ی جنگ نیز باقی بماند. دلیلِ اصلیِ نادیده انگاشتنِ جنبش اتحادیه‌گرایی نیز عموماً در این موضوع نهفته است. با این وجود، می‌توان گفت جنبش اتحادیه‌گراییِ ضدجنگ، به لحاظ تاریخی، به اندازه‌ی همتایش در رایشتاگ، پارلمان آلمان، اهمیت داشت. این جنبش ابتدا با گروه‌های کوچکی از اتحادیه‌گرایانِ معترض آغاز به کار کرد و بعد به جنبشِ اعتصابِ توده‌ایِ بزرگی بدل شد که بعدها به جنبش شوراهای کارگری، علیه حکومت و بوروکراسی اتحادیه‌ای، روی آورد.

این جنبش کارگری همراه با سربازان شورشی و سربازانِ وظیفه‌ی نیرویِ دریایی در خلال انقلابِ نوامبر 1918، پادشاهی آلمان را به زیر کشیدند و سرانجام به جنگ جهانی اول، که تا همان مقطع جانِ میلیون‌ها نفر را گرفته بود، پایان دادند. این جنبش هم‌چنین الهام‌بخشِ تصورِ کاملاً جدیدی از سوسیالیسم شد که تمرکزش نه بر قدرت دولتی و تمرکزگرایی، بلکه دموکراسی مردم‌پایه [grassroots democracy] و کنترل کارگری بود: ایده‌ی کمونیسم شورایی.

این مدلِ از پایین ـ به ـ بالا تمامیِ نظریه‌پردازانِ مهمِ سوسیالیست را شگفت‌زده کرد. خواه نظریه‌پردازانِ میانه‌رویی مانند کارل کائوتسکی و خواه رادیکال‌هایی مانند لنین و رزا لوکزامبورگ؛ آن‌ها همگی برای دهه‌های متمادی گمان می‌کردند سوسیالیسم در نهایت نقطه‌ی پایانیِ تمرکزِ تدریجی قدرتِ اقتصادی و دولتی است. حال آن‌که در میانه‌ی یکی از بزرگ‌ترین بحران‌هایی که سرمایه‌داری به چشم دیده بود، خودِ کارگرها مدلی از سوسیالیسم را به وجود آوردند که نه بر اساس ایده‌ی برنامه‌ریزی اقتصادی مرکزی، بلکه با تمرکز بر خودمدیریتیِ طبقه‌ی کارگر بنا شده بود.

نمایندگان کارگریِ انقلابی

این مقاله می‌کوشد تاریخ جنبش نمایندگانِ کارگری انقلابی را بررسی کند که سازماندهی اصلی جنبش اعتصاب توده‌ای آلمان در سال‌های 1916 تا 1918 را بر عهده داشتند. نمایندگان انقلابی یگانه سازمانِ ضد جنگ در آلمان بودند که به‌واقع شبکه‌ای از فعالان را درونِ کارخانه‌ها در اختیار داشتند که طبقه‌ی کارگر را از پایین سازماندهی می‌کردند. در برلین موفق شدند پنجاه تا هشتاد نماینده‌ی انقلابی، شبکه‌ای متشکل از چندصد سخنگو را هماهنگ کنند، که خود آن‌ها نیز نماینده‌ی چندین هزار کارگر در کارخانه‌ها بودند. در حلقه‌ی درونیِ این گروه فقط از فعالان کارآزموده و باتجربه‌ی اتحادیه‌ای دعوت می‌شد. نمایندگان کارگری و رهبر سیاسی آن‌ها، ریچارد مولر [Richard Müller] از پراگماتیسمی رادیکال پیروی می‌کردند: قصد آن‌ها بسیج و رادیکالیزه کردنِ توده‌ها بود، اما هیچ‌گاه توده‌ها را به اعمالی دعوت نکردند که مورد حمایت اکثریت قرار نگیرد. آن‌ها بین سال‌های 1916 و 1918 موفق شدند به ترکیبی از یک گروه آوانگارد و یک سازمان مردم‌پایه بدل شوند که در عینِ حال که توده‌ها را به پیش می‌برد، نماینده واقعی آن‌ها نیز باقی بماند. در نوامبر 1918، نمایندگان انقلابی یکی از نیروهای اصلیِ سازماندهی در پسِ انقلاب آلمان بودند؛ پس از انقلاب نیز بدل به نیرویی پیش‌برنده درونِ جنبشِ شوراهای کارگری شدند.

این جنبش، با وجود قدرت و نیروی فزاینده‌اش، عمری بسیار کوتاه داشت. طبقه‌ی کارگر بار دیگر در اواخر1920 فقط توسط حزب‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری نمایندگی می‌شد. اما چه اتفاقی افتاد؟ انقلاب و شوراهای آن، در اثر خشونت ضدانقلابی و ناتوانی خویش در خلع‌سلاح نخبگان اقتصادی و سیاسی امپراطوری آلمان متوقف شد. پس از یک اعتصاب عمومی ناموفق در مارس 1919، شوراهای کارگری توسط قوانین دولتی منحل و به ارگان‌هایی فرمانبردار تبدیل شدند که هنوز تحت عنوان شوراهای کار (Betriebsräte) در قانونِ کارِ آلمان معاصر وجود دارند.

نمایندگان کارگری انقلابی از هم پاشیدند و شاخه‌ای از آن‌ها، مانند سایر گروه‌ها و افراد مهمِ جنبش شوراها، به حزب کمونیست پیوستند. نیروهای رادیکال جنبش مردم‌پایه نیز مانند نمایندگان [کارگری] انقلابی، بر خلاف سوسیال‌دموکرات‌ها یا کمونیست‌ها، هرگز سنتِ تاریخ‌نگارانه‌ای از خود به جا نگذاشتند. آثار پژوهشی اندکی درباره‌ی تاریخ آن‌ها وجود دارد که تقریباً هیچ‌کدام از آن‌ها به زبانی جز آلمانی انتشار نیافته‌اند. [2]

ریچارد مولر و اتحادیه‌ی فلزکارانِ آلمان

نمایندگان انقلابی از بخشِ تراشکارانِ اتحادیه‌ی فلزکارانِ آلمان (DMV)، شاخه‌ی برلین [3] شکل گرفتند. ریچارد مولر رئیس بخش تراشکارانِ اتحادیه‌ی فلزکاران آلمان بود و از سال 1914 بر سیاست‌هایِ همکاری‌محورِ [collaborationist policies] رهبریِ اتحادیه پافشاری می‌کرد. تراشکارانِ برلین نیروهای بسیار ماهری بودند و به معنای دقیق کلمه، موقعیتِ چانه‌زنی خوبی داشتند. آن‌ها از این موقعیت، نه فقط برای پیگیری مطالبات خود، بلکه برای حمایت از گروه‌های آسیب‌پذیرتر کارگران نیز استفاده می‌کردند، برای مثال بسیاری از کارگران زنِ که در طولِ جنگ به حوزه‌ی تولید کشیده شده بودند (مولر، 1924، 94).[4]

ریچارد مولر در ابتدا رادیکال نبود. او پیش از آن در 1913 خود را عضو نسبتاً معمولیِ اتحادیه نشان می‌داد. بنا بر مقدمه جزوه‌ای که درباره‌ی کارش نوشته بود، هدف شخصی‌اش «آموزش تمامِ همکاران برای مبارز بودن است.

مبارزی برای ایده‌ی سوسیالیسم» (مولر 1913).» [5] مولر، برای تحقق این هدف، از روش‌های نسبتاً ویژه‌ای استفاده کرد. او نظامی از شش نوع متفاوت از فرم‌های تطبیقی و پرسش‌نامه به وجود آورد. این حجم از کارِ دفتری برای کنترل و تأمین امنیتِ مشارکتِ اعضای اتحادیه‌اش طراحی شده بود که در سطح شهر در مغازه‌هایی کوچک پخش می‌شد که اغلب روابط درونی ضعیفی داشتند.

پرسش‌نامه‌ها این امکان را برای او فراهم کرد که درباره‌ی اندازه‌ی نیروی کار در هر بنگاه، شرایط کار، میانگین مزد و درجه‌ی سازمان‌یافتگی در هر مغازه، آمار و اطلاعاتی جمع‌آوری کند. این سیستم، کارِ اتحادیه و به‌ویژه نظامِ چانه‌زنیِ جمعی را تخصصی کرد. نمایندگان کارگری با اطلاعات پرسش‌نامه‌های مولر، شناختی عمیق درباره‌ی تجربه‌ی تولید به دست آوردند و از این شناخت برای پیش‌برد مطالباتشان استفاده کردند.

با وجود تمامی این مزایا، اما حرفه‌ای‌سازی و تخصصی‌شدنِ اتحادیه‌گرایی آلمانی به معنای بوروکراتیزه شدن نیز بود. از یک سو، لفاظی آتشین انقلابی درباره‌ی سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی؛ از سوی دیگر مبارزه‌ی طبقاتی واقعی، بیشتر و بیشتر تبدیل به امری تکه‌تکه و پر از کاغذبازی شد که حرفه‌ای‌ها و نیمه‌حرفه‌ای‌هایی مانند مولر آن را سازماندهی می‌کردند. با این وجود، در آن زمان، مولر در جایگاه یک سازمان‌دهنده، تضادی میان ایده‌آل‌ها و عملکردهای اتحادیه‌اش نمی‌دید. شوکِ جنگ بود که نهایتاً او و دیگران را به بازبینی در فعالیت‌های گذشته‌شان مجبور کرد.

وقوع جنگ جهانی اول با شگفت‌زدگیِ کاملِ جنبش کارگری اروپا همراه نبود. از آغاز قرن جدید، تنش‌های فزاینده‌ی بین‌المللی میان قدرت‌های اروپایی دیده می‌شد ــ تحولی که احزاب سوسیالیست اروپا را به بحث درباره‌ی انجام اقداماتی علیه جنگی احتمالی واداشت. کنفرانس‌های صلحی مانند کنفرانس بازل در 1912 سازمان‌دهی و قطعنامه‌هایی نیز صادر شدند. اما در نهایت چنین اقداماتی فقط جنبه نمادین داشتند و هیچ استراتژی انضمامی‌ای برای مقاومت در صورت وقوع جنگ تدوین نشد.

با این وجود، به دلیل وجه نمادینِ قدرتمندِ کنفرانس‌های صلح، هنگامی‌که سوسیال‌دموکرات‌های آلمانی در کنار دیگر احزاب اصلی سوسیال‌دموکراتِ اروپا تصمیم گرفتند که نه فقط در برابر جنگ مقاومت نکنند، بلکه از دولت‌های ملی نیز حمایت کنند، این موضوع همچنان شگفت‌انگیز بود ــ و درواقع برای بسیاری شوک بود. در آلمان، تصمیمِ اتحادیه‌ها مبنی بر توقف تمام اعتصاب‌ها در زمان جنگ، حتی پیش از حمایتِ پارلمانی سوسیال‌دموکرات‌ها از پیمان‌های جنگی، در 4 آگوست 1914، صورت گرفت. درباره آلمان این‌گونه استدلال می‌شد که این جنگ، دفاعی و بنابراین مشروع است ــ علاوه‌برآن، طبقه‌ی کارگر بیشتر از همه از شکست نظامی ضربه خواهد خورد. بنابراین، می‌بایست از همان ابتدا از جنگ حمایت کرد.

تراشکاران و دیگر شاخه‌های فلزکارانِ برلین درونِ اتحادیه‌ی خود در مقابل این چرخشِ ملی‌گرایانه مقاومت کردند. جالب این‌که آن‌ها از ابتدا بر اساس اصول انترناسیونالیستی یا صلح‌طلبانه عمل نمی‌کردند. تا سال 1916، آن‌ها در برابر ممانعت از اعتصاب در دورانِ جنگ مقاومت کردند، چراکه نمی‌خواستند تنها ابزارشان برای اعمال فشار به کارفرمایان را از دست بدهند. این بعدها بود که مولر و حلقه‌ی او رادیکال شدند. خودِ نامِ «نمایندگان کارگری انقلابی» نسبتاً دیرهنگام، در نوامبر 1918، انتخاب شد.

نمایندگان انقلابی به‌عنوان ساختاری موازی درون اتحادیه‌ی فلزکاران آلمان (DMV) عمل می‌کردند. آن‌ها فعالیت‌شان را در برلین آغاز کردند. در آنجا تراشکاران، شب‌نشینی‌های به‌اصطلاح غیرسیاسی را سازمان می‌دادند یا پس از جلساتِ رسمی اتحادیه ــ که معمولاً پلیس به آن‌ها نفوذ می‌کرد یا دست‌کم اتحادیه‌گرایان میهن‌پرست در آن‌ها غالب بودند ــ دیداری خصوصی ترتیب می‌دادند. پل بلومنتال [Paul Blumenthal]، رهبر بخش جوشکاری شاخه برلین در اتحادیه‌ی فلزکاران آلمان، بعدها درباره‌ی چگونگی گردهم‌آیی نمایندگان کارگری انقلابی گفت : «در کنفرانس‌ها، مسائل اتحادیه‌گرایان بحث می‌شد. هرچند، خیلی زود، رفقای اپوزیسیون یکدیگر را شناختند و به بهانه‌ی نوشیدن آبجو همدیگر را ملاقات کردند. ما به تبادل تجربیاتمان با یکدیگر پرداختیم و این کار

آغاز نمایندگان کارگری انقلابی در برلین بود!»[6] طولی نکشید که این شب‌نشینی‌های غیر رسمی به قرارهایی مخفیانه بدل شد و مولر و رفقایش شروع به سازماندهی نظام‌مند یک گروه مقاومت کردند.[7]

از اپوزیسیون تا مقاومت: اتحادیه زیرزمینی می‌شود

نمایندگان انقلابی توانستند فعالیت خود را بر نظام‌های نمایندگان کارگری که پیش‌تر نیز وجود داشتند، بنا کنند. در تمامی حرفه‌های صنایع، نمایندگانی مانند مولر و بلومنتال که شاخه‌های تراشکاران و جوشکاران را رهبری می‌کردند، وجود داشتند. هر شاخه، نظامی از نمایندگان را در بنگاه‌های بزرگ داشت و هر نماینده، دارای نمایندگان زیردست و معتمدانی در بخش‌ها و کارگاه‌های بنگاه بود. این مناصب نمایندگی به‌صورت غیررسمی از جانب اتحادیه تأیید می‌شد ــ بدون حقوق، بدون ضمانتِ قانونی و اغلب بی‌آنکه از سوی کارفرمایان به رسمیت شناخته شود. آن‌ها رابط بینِ بدنه‌ی اعضای عادی و رهبریِ اتحادیه بودند. آنچه بین سال‌های 1916 و 1918 اتفاق افتاد، اساساً شورشِ اعضا و نمایندگان سطح پایین اتحادیه فلزکاران آلمان علیه رهبریِ اتحادیه بود.

مولر و رفقایش جدا از کانال‌های رسمی، دست به سازماندهیِ نمایندگان انقلابی زدند. نمایندگان انقلابی با وجود این‌که سازمان‌شان در هر دوره‌ی معین صرفاً پنجاه تا هشتاد عضو داشت، به این دلیل که هر یک از آن‌ها نماینده‌ی کلِ بنگاه یا دست‌کم یک کارخانه بود، بعد از مدتی توانستند بر هزاران کارگر تأثیری مستقیم بگذارند و آن‌ها را نمایندگی کنند. نمایندگان انقلابی با این ساختار، «سازمان‌هایی توده‌ای نبودند که همگان به آن دسترسی یابند، بلکه حلقه‌ای انحصاری از افرادی بودند که سواد و تجربه‌ای معین در مبارزه‌های سیاسی و اتحادیه‌ای آن روزگار داشتند.» علاوه بر این، آن‌ها به نفوذی معین بر کارگرها نیز نیاز داشتند. آن‌طور که مولر بیان می‌کند، نمایندگان به معنای دقیق کلمه «پیشتازان پرولتاریا بودند.» (مولر، 1924، 161–162)

سخنان مولر را نباید با مفهومی لنینیستی و از بالا به پایین پیشتازان [vanguard] اشتباه گرفت: نمایندگان انقلابی، به‌رغم عضوگیریِ محدودشان، اصیل‌ترین نمایندگان طبقه‌ی کارگر آلمان در زمان خود بودند. از آنجا که

آن‌ها در بنگاه‌ها و کارخانه‌ها عمیقاً ریشه داشتند، مطالبات آن‌ها همان مطالبات کارگران بود و نمایندگان کارگری هیچ‌گاه توده‌ها را مجبور به انجام اعمالی خلاف اراده‌شان نمی‌کردند. هنگام اعتصاب، اغلب حتی در کارخانه‌هایی که جزئی از شبکه‌ی نمایندگان نبودند، کارگران از کار دست می‌کشیدند. در سال 1918، چهارمین سال جنگ، این گروه توانست تمام صنایع جنگی برلین و نیز صنایع جنگی برخی شهرهای دیگر را کاملاً فلج کند. (مولر 1924، 161)

نمایندگان انقلابی به دلیل ترکیب ویژه‌ای از سازماندهی مردم‌پایه و عضویت محدود، نه تنها کارآیی بالایی داشتند، بلکه در مقابل مأموران تحریک‌کننده و نفوذ پلیس نیز مصون بودند. پس از اعتصاب‌های بزرگتر، بسیاری از نمایندگان برای مجازات به ارتش فراخوانده شدند، اما پلیس هرگز نتوانست حتی یک بار هم به شبکه نفوذ کند یا آن را از کار بیندازد. [8]

سوسیالیسم مستقل

در آوریل 1917، تضادها بر سر ادامه‌ی حمایت از جنگ منجر به انشقاق در حزب سوسیال‌دموکرات (SPD) شد. با این‌که این تضادها در پایان سال 1914 نیز بالا گرفته بودند، اما تقریباً دو سال طول کشید تا اپوزیسیونِ حزب، مانند اتحادیه‌ها، سازمان یابد. شکاف نهایی زمانی پدید آمد که آن دسته از اعضای سوسیال‌دموکراتِ رایشتاگ که از رأی دادن به نفع مجموعه‌ی جدیدی از اوراق‌قرضه‌ی جنگی سر باز زدند، از حزب اخراج شدند. اعضای اپوزیسیون رایشتاگ و پارلمان‌های ایالتی در واکنش به این عمل تحریک‌آمیز، همراه برخی از اعضای عادی اپوزیسیون، حزبِ سوسیال‌دموکرات مستقل را شکل دادند. مستقل‌ها یا USPD، همچون ائتلافی برای گردآوردنِ اپوزیسیون ازهم‌پاشیده‌ی سابق عمل کرد. از این‌رو، حزب جدید بسیار ناهمگون بود. این حزب از یک طرف شامل رادیکال‌های چپ‌گرایی مانند کارل لیبکنشت، روزا لوکزامبورگ و اتحادیه اسپارتاکیست بود و از طرف دیگر، تجدیدنظرطلبانی مانند ادوارد برنشتاین، که آشکارا از «تجدیدنظر» در مارکسیسم و تبدیل حزب سوسیال‌دموکرات به حزبی

اصلاح‌طلب حرف می‌زد، را دربرمی‌گرفت. برنشتاین و هوادارنش همان‌قدر که با جنگ مخالف بودند، با انقلاب نیز مخالفت می‌کردند.

نمایندگان انقلابی به عضویت حزب مستقل جدید در آمدند، اما همچنان در بین خود مستقل باقی ماندند. آن‌ها هیچ‌گاه شبکه‌ی خود را تابع رهبری حزب قرار ندادند و در عوض از حزب سوسیال‌دموکراتِ مستقل به‌عنوان سکویی برای کنش‌گری از پایین و مردم‌پایه‌ی خود بهره بردند. (مولر 1924، 161–162)

اعتصاب‌های توده‌ای علیه جنگ

نمایندگان انقلابی در جریان اعتصاب‌های سیاسی، تصمیم‌گیرندگان اصلی بودند. این امر جنبش کارگری آلمان را که تقسیم مسئولیت‌ها در آن به خوبی جا افتاده بود، کاملاً گیج کرد. بر اساس عرف، حزب مسئول سپهر سیاسی بود، در حالی که بنا بود اتحادیه‌ها فقط با مسائل اقتصادی سر و کار داشته باشند. نمایندگان کارگری انقلابی نخستین کسانی بودند که اعتصاب‌های توده‌ایِ سیاسی را در سیاست آلمان به‌کار گرفتند. پیش از آن، اعتصاب توده‌ای صرفاً در سطح نظریه وجود داشت و چپ‌گرایانی مانند لوکزامبورگ از آن دفاع می‌کردند، هر چند از سوی میانه‌روها رد می‌شد. اکنون، نمایندگان انقلابی این اعتصاب‌ها را، از پایین و بدون مجوز مقامات رسمی حزب یا اتحادیه، سازمان می‌دادند.

نمایندگان مستقلاً درباره‌ی زمان‌بندی تصمیم می‌گرفتند. فقط زمانی که برنامه‌ها معلق شدند، آن‌ها از رهبری سوسیال‌دموکرات‌های مستقل درخواست حمایت، و نه مجوز، می‌کردند. مثلاً نمایندگان انقلابی در ژانویه 1918، نمایندگان سوسیال‌دموکرات‌های مستقل در رایشتاگ و چند پارلمان ایالتی را به یک گردهمایی دعوت کردند و خواستار حمایت‌شان از اعتصاب انقلابی شدند. رهبران حزب مردد بودند و از سرکوب یا ممنوعیت کامل از عضویت در این حزبِ نوپا می‌ترسیدند. سرانجام آن‌ها با یک اعلامیه که دعوتی عمومی به اعتراض بود موافقت کردند. هر چند این اعلامیه اشاره‌ای مستقیم به اعتصاب‌ها یا قیام‌ها نداشت. (مولر 1924، 139) [9]

نمایندگان انقلابی، همواره سازمانی کارگری بودند و تنها متفکرانی که به صفوف آن‌ها پذیرفته شدند، ارنست دویمیگ [Ernst Däumig] و جورج لدبور [Georg Ledebour] بودند. دویمیگ قبلاً ویراستار روزنامه‌ی اصلی سوسیال دموکرات‌ها، با عنوانِ «به‌پیش» [Vorwärts] بود، او این سمت را به خاطر مواضع مخالفش از دست داده بود. [10] لدبور عضو سرشناس مجلس آلمان، از طیفِ چپِ حزب سوسیال‌دموکرات و پس از آن یکی از اعضای بنیان‌گذار حزب سوسیال دموکرات مستقل بود.

دویمیگ، دیرهنگام، در تابستان 1918، بعد از آنکه ریچارد مولر برای اعتصاب ژانویه 1918 به ارتش فراخوانده شده بود، به عضویت نمایندگان انقلابی درآمد. دویمیگ به همراه امیل بارث [Emil Barth]، رئیس شاخه‌ی لوله‌کش‌های اتحادیه‌ی فلزکاران، خیلی زود به چهره‌ای پیشرو در سازمان بدل شد.

مسیر سیاسیِ کلی که نمایندگان در طول جنگ انتخاب کردند را می‌توان مسیری رادیکال و عمل‌گرا وصف کرد. آن‌ها در مقایسه با دیگر اعضای حزب سوسیال‌دموکراتِ مستقل و رهبریِ آن، که در مقابل هرگونه کنش فراپارلمانی شدیداً مقاومت می‌کردند، چپ‌گرا محسوب می‌شدند. اما نمایندگان انقلابی با اتحادیه‌ی اسپاتاکوس که کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ آن را رهبری می‌کردند، نیز مخالف بودند. اسپارتاکیست‌ها خواستار کنش، اعتصاب و تظاهرات مداوم بودند. آنها نه‌تنها از مقابله با پلیس نمی‌ترسیدند، بلکه در پیِ چنین مقابله‌هایی نیز بودند، به این امید که جنگ‌های خیابانی تنش را افزایش دهد و موقعیتی انقلابی به همراه بیاورد. نمایندگان انقلابی این تاکتیک را با عنوان «تمرینات ورزشی انقلابی» مسخره می‌کردند. ریچارد مولر این اقدامات را به‌عنوان اراده‌گرایی ایده‌آلیستی که توده‌های کارگر نمی‌پذیرند، محکوم می‌کرد (همان: 165 و پس از آن). نمایندگان انقلابی به دلیل این اختلاف‌نظرها، به اسپارتاکیست‌ها اجازه نمی‌دادند که در نشست‌های منظم آن‌ها حضور یابند و با لیبکنشت و هوادارنش جداگانه دیدار می‌کردند. اما هر دو گروه، به‌رغم تفاوت‌های‌شان، هنگامی که پای درگیری‌های حساس به میان می‌آمد، با هم همکاری می‌کردند.

نمایندگان انقلابی سه اعتصاب توده‌ای مهم را سازمان دادند. نخستین اعتصاب، که در ژوئن 1916 برگزار شد، برای اعلام همبستگی با کارل لیبکنشت بود، که در جریان تظاهرات غیرقانونی روز کارگر دستگیر شده بود. دومین اعتصاب در آوریل 1917 سازمان داده شد و به اعتراضی عظیم علیه کمبود غذا در آن سال بدل شد. سومین اعتصاب سیاسی در ژانویه 1918 اتفاق افتاد. در این آخرین بسیج نیروها، که شامل نیم میلیون کارگر در برلین می‌شد، کمیته‌ی اعتصاب، خود را «شورای کارگری» نام نهاد و تبدیل به مدلی برای شوراهایی شد که در انقلاب آلمان به وجود آمدند. (اشنایدر و کودا 1968، 21)

کمیته‌های اعتصاب، اغلب شاملِ خودِ نمایندگان انقلابی بود. اما در اعتصاب ژانویه نمایندگانی از حزب سوسیال موکرات مستقل و حتی حزب سوسیال‌دموکرات را، برای گسترش تأثیر اعتصاب، پذیرفتند. به نظر مقامات نظامی و دولت، این اعتصاب‌های توده‌ای ناگهانی، خصوصاً در صنایع نظامی، هشدارآمیزترین نمودهای مقاومت علیه جنگ بودند. نه وحدت ارتش با رهبری اتحادیه و نه سرکوب توده‌ای و اعزام کارگران انقلابی به جنگ پس از هر اعتصاب، هیچ‌یک نتوانست این جنبش را کاملاً متوقف کند. مقدمات این اعتصاب‌ها همواره از سوی نمایندگان انقلابی مهیا می‌شد، چرا که هم حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و هم اتحادیه‌ی اسپارتاکوس فاقد شبکه‌ی کارگرانِ فعالی بودند که نمایندگان انقلابی درون کارخانه‌ها ساخته بودند. اسپارتاکیست‌ها فقط توانایی سازماندهی برخی اعتصاب‌های محلی را داشتند و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل خود را به کنش پارلمانی محدود کرده بود. به این ترتیب، نمایندگان انقلابی، به‌ویژه بعد از 1917، هنگامی که تماس خود را با فعالان سایر شهرها گسترش دادند، قوی‌ترین گروه اپوزیسیون در آلمان در خلال جنگ جهانی اول محسوب می‌شدند.

از آنجایی که نمایندگان انقلابی، گروهی غیرقانونی و مخفی بودند، موفقیت‌های‌شان را تبلیغ نمی‌کردند. آن‌ها اعلامیه‌ای پخش نکردند و اثری از صورت‌جلسات نشست‌های خود بر جای نگذاشتند. آن‌ها در خفا عمل می‌کردند و صرفاً در هفته‌های پس از انقلاب نوامبر 1918 بود که برای نخستین بار با نام خود جریده‌ای منتشر کردند. یکی از دلایل اصلی که بعدها تاریخ‌نویسان تاثیر نمایندگان انقلابی را دست کم گرفتند، همین فقدان آثار نوشتاری است.

کنش‌های عمومی در مقابله با جنگ توسط اسپارتاکوس و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل انجام می‌شد. هر دو گروه مردم را علیه جنگ و تثبیت پنهانی دیکتاتوری نظامی در کشور برمی‌انگیختند. ادبیات غیرقانونی اسپارتاکیست‌ها و سخنرانی‌های پارلمانی مستقل‌ها، بدون شک تأثیر بیشتری بر افکار عمومی داشت تا فعالیت‌های سازمانی و مخفی نمایندگان انقلابی. همچنین اقدامات دو گروه نخست، نه تنها تأثیری جدی بر افکار عمومی داشتند، بلکه در رادیکالیزه کردنِ خودِ نمایندگان انقلابی نیز موثر بودند. نمایندگان انقلابی، بدون بحث‌های مداوم با سایر گروه‌ها و در نتیجه تأثیرگذاری دو جانبه، احتمالاً اتحادیه‌گرایانی معمولی باقی می‌ماندند که به‌خودیِ‌خود مخالفِ جنگ نبودند، بلکه صرفاً با تأثیر منفی آن بر مزدها و شرایط کار مخالفت می‌کردند.[11]

باید پذیرفت که سه اعتصابی که نمایندگان کارگری سازماندهی کردند شکست خوردند. همه‌ی آن‌ها بعد از چند روز از هم پاشیدند، بدون آن‌که به هیچ یک از مطالبات‌شان دست یابند. اما هر اعتصاب از اعتصاب قبلی بزرگتر بود. اعتصاب‌ها که با پنجاه هزار کارگر در برلین در 1916 آغاز شد، در آوریل 1917 به چهارصدهزار اعتصاب‌کننده در چندین شهر رسید و در ژانویه 1918 تقریباً هفتصد و پنجاه هزار نفر در اعتصاب بودند. پس از آن‌که این اعتصاب آخر بدون کسب نتایج ثمربخش سرکوب شد، نمایندگان انقلابی تاکتیک خود را تغییر دادند. آن‌ها در سال 1918 سلاح‌ها را انبار می‌کردند تا اعتصاب بعدی را به شورشی مسلحانه بدل کنند. این طرح‌ها عمدتاً از انقلاب اکتبر در روسیه الهام گرفته بود.

از اعتصاب تا انقلاب

پیش از 1917، آلمان و روسیه پادشاهی‌هایی اقتدارگرا بودند. حاکمان هر دو کشور مدعی بودند که برای دفاع از خود درگیر جنگ هستند. اما انقلاب بلشویکی در 1917 همه‌چیز را تغییر داد، چرا که لنین به روشنی بیان کرد که بلشویک‌ها خواستار توقف فوری جنگ و آغاز مذاکرات هستند.

مذاکرات صلح آغاز شد، اما دولت آلمان بر کنترل اوکراین، بخش‌هایی از لهستان و دولت‌های بالتیک اصرار داشت. هدف آن‌ها بهره‌برداری از ضعف روسیه برای تحقق بخشیدن به رویای امپراتوری استعماری آلمانی در اروپای شرقی بود. حرکتِ مذاکرات صلح کند شد و با طرح چنین مطالباتی دیگر کاملاً متوقف شد. در این نقطه از تاریخ، این موضوع روشن بود که برای آلمان، جنگ جهانی هرگز جنگی تدافعی نبوده است. حال حتی کارگران سوسیال‌دموکرات یا اعضای اتحادیه‌های مسیحی پرنفوذ می‌دانستند که بدون یک انقلاب سیاسی که پادشاهی را براندازد و ستون فقراتِ نظامی آن را در هم بکوبد، هیچ صلحی در کار نخواهد بود. رادیکالیزه شدن در راه بود. تنش‌ها، حتی بعد از این‌که آلمان و روسیه در مارس 1918 با یکدیگر به [قرارداد] صلح دیگری رسیدند، افزایش یافت. جنگ در جبهه‌ی غربی ادامه یافت و ضمیمه‌سازی‌های بزرگ که حاصلِ معاهده‌ی صلح برست ـ لیتوفسک بود به‌عنوان نشانه‌ای از خشونت ادامه‌دارِ امپریالیسم آلمانی تلقی شد.

اعتصاب ژانویه‌ی 1918، که فقط چند هفته بعد از انقلاب بلشویکی [12] اتفاق افتاد، نتیجه‌ی مستقیم شکست فرآیند صلح بود. این نخستین تلاش برای فرارفتن از یک کنشِ اعتراضی در تلاش برای توقف جنگ از طریق شورشِ مدنی بود. این تلاش به این دلیل شکست خورد که ارتش آلمان هنوز دست نخورده باقی مانده و مایل به دفاع از سلطنت بود، اما نمایندگان انقلابی می‌دانستند که وضعیت می‌تواند تغییر کند و از همین‌رو خود را برای آینده آماده می‌کردند.

البته انقلاب آلمان برخلاف انتظار از برلین آغاز نشد. با وجود این‌که نمایندگان انقلابی تنها گروهی بودند که خود را برای شورش مسلحانه آماده کرده بودند، ملوانان [دریای شمال] جنبش انقلابی را آغاز کردند.

شورش در نیروی دریایی در اواخر اکتبر 1918 آغاز شد. فرمانی از سوی اداره‌ی نیروی دریایی، ناوگانی را برای نبردی تعیین‌کننده با بریتانیا فراخوانده بود. ملوانان که قبلاً در اثر سرکوب شورش سال گذشته رادیکال شده بودند و نیز چنین مأموریتی را خودکشی تلقی می‌کردند، از اطاعت از این دستور سر باز زدند و شورشی در کشتی‌های‌شان ترتیب دادند. آن‌ها موفق شدند جلوی حرکت ناوگان آلمانی را بگیرند. شورش در 4 نوامبر 1918 از دریا به خشکی

رسید: ملوانان در شمال، شهر ساحلیِ کیِل را به کنترل خود در آورند و شورایی از سربازان را برای کنترل شهر مستقر کردند. آن‌ها از شورش قبلی آموخته بودند که اگر پیش‌تر نروند و صلح را تحمیل نکنند، سرکوبی سنگین همراه با مجازات مرگ دامن‌گیر همه‌ی آن‌ها خواهد شد. اکثر ملوانان کارگرانِ پیشین و بعضی از آن‌ها حتی از اعضای اتحادیه و سوسیالیست بودند. کشتی‌های جنگیِ بزرگِ جنگ جهانی اول، که برخی مفسران به آن‌ها «کارخانه‌های شناور» نیز می‌گفتند، نقطه‌ی شروع انقلاب شد.

در برلین اما جریان به این سرعت اتفاق نیفتاد. در جلسه‌ای مخفیانه در 2 نوامبر، نمایندگان انقلابی، اتحادیه‌ی اسپارتاکوس و اعضایی از جناح چپِ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل تصمیم گرفتند که شورشی را که برای 4 نوامبر برنامه‌ریزی کرده بودند به عقب بیندازند. در عوض، تصمیم گرفتند که اعتصاب عمومی مسلحانه‌ای را در 11 نوامبر عملی کنند. علت این بود که هیچ‌کس نمی‌توانست اطلاعات دقیقی از فضای سیاسی خارج از برلین، و مهم‌تر از آن، اطلاعاتی درباره‌ی وفاداری نیروهای نظامی فراهم آورد. نمایندگان انقلابی می‌دانستند که نمی‌توانند در جنگی شهری، در مقابل ارتشی وفادار و کارآمد پیروز شوند. به‌خصوص در برلین، که حضور نظامی برای محافظت از ساختمان‌های دولتی و دیگر نهادها بسیار متمرکز بود، پیروزی فقط زمانی ممکن بود که نیروهای نظامی با شورش همراهی کنند یا بی‌طرف باقی بمانند. مولر نگران بود که مبادا عملی زودهنگام به شکست شورش و در نتیجه به حمام خونی بی‌سابقه بینجامد. (مولر 1924، 173).

کارل لیبکنشت و اتحادیه اسپارتاکوس مشخصاً از تعلل مولر ناراضی بودند. لیبکنشت که با عفو عمومی برای آرام کردنِ اوضاع از زندان آزاد شده بود، خواهان اقدامی فوری بود؛ اما مولر، امیل بارث و نمایندگان انقلابی نپذیرفتند. آن‌ها با هر گونه اقدام مخاطره‌آمیزی مخالف بودند. لیبکنشت و اسپارتاکیست‌ها می‌بایست منتظر می‌ماندند.

اما هنگامی که شایعات درباره‌ی شورش در شمال به برلین گسترش پیدا کرد، برنامه‌ها نیز باید تغییر می‌کرد. بعد از آن‌که ارنست دویمیگ به اتهام خیانت در 8 نوامبر دستگیر شد، نمایندگان انقلابی تصمیم به عملی فوری گرفتند،

چرا که می‌ترسیدند در غیر این صورت نقشه‌های‌شان برای پلیس برملا شود. هر سه گروه برای فردای آن روز دعوت به اعتصاب عمومی کردند.

پاسخ منکوب‌کننده بود. همه‌جا توده‌های کارگری به خیابان‌ها آمدند، نقشه‌ی آن‌ها برای غافل‌گیریِ پلیس و نیروهای نظامی موفقیت‌آمیز بود. تقریباً هیچ مقاومتی وجود نداشت. اکثریت بزرگی از نیروهای نظامی خسته به امید صلح فوری در کنار انقلابیون قرار گرفتند.

حکومت خاندان هوهن‌زولِرن، که قرن‌ها بر پروس و آلمان حکومت کرده بود، در یک روز سقوط کرد.

جمهوری سوسیالیستی آلمان

نمایندگان کارگری انقلابی در بعد از ظهر 9 نوامبر 1918 در رایشتاگ که گروه رنگارنگی از اعضای شوراهای سربازان مشغول بحث بودند، حضور بهم رساندند. نمایندگان انقلابی جلسه را در دست گرفتند و شرکت‌کنندگان را متقاعد کردند که برای رأی‌گیری مرکزی با هدف انتخاب دولتی انقلابی در فردای شوراهای کارگری و سربازان فراخوان صادر کنند.

انتخابات برگزار شد اما نمایندگان انقلابی نتوانستند بر دولت جدید مسلط شوند. در اثر وقایع ناگهانی و آشوب‌ناک انقلابی، و حتی بیشتر در اثر واکنش فوری حزب سوسیال‌دموکرات، نمایندگان انقلابی مجبور شدند توازن میان حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و حزب سوسیال دموکرات را در دولت انقلابی بپذیرند.

دو کابینه‌ی دولتیِ انقلابی انتخاب شدند: شورای اجرایی برلین و شورای نمایندگان خلق. شورای اجرایی را شوراهای کارگری برلین انتخاب کرد و باید تا زمانی که کنوانسیون ملی شوراهای کارگری و سربازان بتواند به اجماع برسد، بالاترین مقام حاکمیت را در اختیار داشته باشد. ریچارد مولر به یکی از دو رئیس این شورا بدل شد و تمام کرسی‌های سوسیال‌دموکرات‌های مستقل توسط نمایندگان انقلابی پر شد. از آنجا که شورای اجرایی بالاترین ارگان رژیم انقلابی بود، مولر به لحاظ فنی رئیس جمهوریِ تازه تأسیسِ سوسیالیستی آلمان محسوب می‌شد.

اما قدرت واقعی در جای دیگری، توسط شورای نمایندگان خلق، اعمال می‌شد. این ارگان همچون دولتی موقت عمل می‌کرد و به‌طور فزاینده‌ای تفوق پیدا کرد. [13] امیل بارثِ لوله‌کش، نمایندگان انقلابی را در این شورا نمایندگی می‌کرد ــ هر چند او تنها رادیکال در میان شش عضو نماینده بود. هنگامی که به تصمیماتی فوری نیاز بود، دو همکار بارث از حزب سوسیال‌دموکرات مستقل که عضو بخش میانه‌روی حزب بودند، با نمایندگان حزب سوسیال دموکرات همکاری می‌کردند و اغلب علیه او رأی می‌دادند.

به این ترتیب، فریدریش اِبرت [Friedrich Ebert]، رهبرِ سه نماینده‌ی حزب سوسیال‌دموکرات، به‌مرور بر شورای نمایندگان خلق تفوق پیدا کرد، خصوصاً به این دلیل که او و حزبش از حمایت نخبگان نظامی، مطبوعات لیبرال و دستگاه دولتی ــ دستگاهی که تا حدی توسط انقلاب خلع قدرت شد اما هرگز تخریب نشده بود ــ نیز برخوردار بودند. نخبگان قدیمی امپراتوری آلمان امیدوار بودند که حمایت آن‌ها از سوسیال‌دموکرات‌ها از تأثیر مستقل‌ها و رادیکال‌های دیگر بکاهد، اقدامی که موفقیت‌آمیز بود.

در شورای اجرایی، مولر و اعضای سوسیال‌دموکرات مستقل، نه تنها با سوسیال دموکرات‌ها بلکه با نمایندگان سربازان مناقشاتی مداوم داشتند. بسیاری از نمایندگان سربازان تازه به دنیای سیاست وارد شده بودند و تقریباً هیچ یک از آن‌ها عقاید سیاسی روشنی نداشتند، آن‌ها با اندک تردیدی به سمت سوسیال‌دموکرات‌ها متمایل می‌شدند چراکه به رادیکال‌ها اعتماد نداشتند. به همین‌خاطر، شورای اجرایی به سرعت فلج شد. هدف پایه‌گذاری «گارد سرخ» برای دفاع از دستاوردهای انقلاب، از سوی سربازان و سوسیال‌دموکرات‌ها وِتو شد ــ چرخشی مهلک که نه تنها مانع انسجام انقلابیون در همان هفته‌های حساسِ نخستین فرایندِ [انقلاب] بود، بلکه هم‌چنین باعث شد که با آغاز اقدامات ضدانقلاب در 1919، سوسیال‌دموکرات‌ها و رادیکال‌های چپ‌گرا بی‌دفاع بمانند. از آنجا که شورای اجرایی فلج شده بود، کنترل فرآیند سیاسی از طریق شورای نمایندگان خلق برای اِبرت و سوسیال‌دموکرات‌ها کاری ساده بود. در اواخر دسامبر 1918، بعد از حمله‌ی نیروهای دولتی به سربازان انقلابی در برلین، حزب

سوسیال‌دموکرات مستقل در اعتراض به این اقدام از شورای نمایندگان خلق خارج شد. از آن مقطع به بعد، سوسیال‌دموکرات‌ها کنترل نهادهای اصلی انقلابی را در دست داشتند.

علاوه بر این، انقلاب از پایین نیز به همان اندازه‌ی بالا مسدود شد. کنوانسیون ملی شوراهای کارگری که در 16 دسامبر 1918 برگزار شد، علیه تحکیم نظامِ شورایی رأی داد و در عوض تصمیم گرفت که پارلمانی ملی انتخاب کند. ریچارد مولر، که سخنران افتتاحیه‌ی کنوانسیون ملی بود، از تصمیم شوراها که خود را با رأی خویش از قدرت کنار گذاشتند، شوکه شده بود و کنوانسیون را «باشگاه خودکشی» خواند (اِنگِل 1997، 16).[14] در دسامبر 1918 سوسیال‌دموکرات‌ها حتی در میان جنبش شوراها اکثریتی قدرتمند داشتند، هر چند خودِ حزب ایده‌ی شوراهای کارگری را رد می‌کرد. اما حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و رادیکال‌ها در اقناع اکثریت کارگران به پیروی از ایده‌های‌شان شکست خوردند. دیگر بسیاری از کارگران دلیلی برای توقف حمایت از سوسیال‌دموکرات‌ها نمی‌دیدند. آن‌ها با خاتمه‌ی جنگی که حزب را دو شقه کرده بود، خواستارِ اقدام مشترک نمایندگان‌شان در هر دو حزب بودند و این واقعیت را نادیده می‌گرفتند که در پسِ مسئله‌ی جنگ، انشقاق‌های عمیق دیگری نیز درون جنبش کارگری وجود داشت.

از سوی دیگر، بحران دسامبر 1918 نیز در رابطه با آینده‌ی انقلاب، به انشقاق میان رهبری نمایندگان انقلابی و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل و انزوای نمایندگان انقلابی درونِ حزب مستقل انجامید. با این وجود، آن‌ها با اسپارتاکیست‌ها که حزب خود را (حزب کمونیست آلمان ـ KPD) در اول ژانویه 1919 شکل دادند، هم‌صف نشدند. نمایندگان انقلابی به کنگره‌ی تأسیسِ حزب دعوت شدند، اما هنگامی که مذاکرات میان نمایندگان انقلابی و اسپارتاکیست‌ها طولانی‌تر از حد انتظار شد، جلسه به هم خورد. در انتها اما هیچ سازشی صورت نگرفت. جالب است که مولر و نمایندگان انقلابی توسط سلطه‌ی سندیکالیسم در حزب تازه تأسیس کمونیست آلمان کنار گذاشته شدند، یعنی جریانی که بعدها به حزبی با مدل لنینیستی بدل شد. به‌طور مشخص، نمایندگان انقلابی، قویاً با ایده‌ی بایکوت کردن انتخابات مجلس ملی مخالف بودند (هوفروگه 2008، 96 و پس از آن).

جنبش شوراهای کارگری

نمایندگان انقلابی بخشی از حزب سوسیال‌دموکرات مستقل باقی ماندند، اما به کنش مستقل از رهبری رسمی حزب ادامه دادند. حوزه‌ی عملِ جدید آن‌ها جنبش شوراهای کارگری بود. در نخستین روزهای 1919، این جنبش از دل مجموعه‌ی متنوعی از شوراهای کارگری به وجود آمد که در آن زمان بسیار ناهمگون بودند و برنامه‌ی مشترکی نداشتند. با آن‌که شوراها از سال 1917 در شورش‌ها و اعتصابات توده‌ای مشارکت داشتند، اما نه نظریه‌ی وحدت‌بخشی در رابطه با کمونیسم شورایی در کار بود و نه بحث‌هایی درباره‌ی این شکل از سازماندهی در میان سوسیالیست‌های آلمانی، چه قبل و چه هنگام جنگ. همانند نمونه‌ی روسیه در 1917، شوراها به شکلی مردم‌پایه از درون مبارزات سیاسی رشد یافتند. [15] نمونه‌های تاریخی و واکاوی‌های نظری برای تسهیلِ حرکت به جلو ارائه شده بودند ــ مثلاً کمون پاریس 1871 و تأملات مارکس در باب این گونه وقایع؛ هر چند این دسته از نوشته‌های مارکس، در میان ایده‌های سوسیال‌دموکرات‌های آلمان، پیش از جنگ جایگاهی ویژه نداشت ــ چرا که تصور آن‌ها از سیاست بیشتر ایستا، اگر نگوییم اقتدارگرا، بود که عمدتاً از واقعیت‌های رژیم اقتدارگرای امپراتوری منتج می‌شد. باید توجه داشت که همین رویکرد نیز دشمنیِ شگفت‌آور آن‌ها را با هرگونه تلاش برای پیشبرد انقلاب آلمان توضیح می‌دهد (نک به هافروگه، 2009b).

ریچارد مولر و ارنست دویمیگ روزنامه‌ای به نام ***شورای کارگری*** [Der Arbeiter-Rat] تأسیس کردند و رئوس نظریه‌ی کمونیسم شورایی ــ «نظام شورایی ناب» (reines Rätesystem) ــ را شرح دادند. این نظریه یکی از اولین نظریه‌های دموکراسی شورایی بود که دامنه‌ی آن از شوراهای تک‌ـکارخانه تا شوراهای ناحیه‌ای‌ـصنعتی و در نهایت تا شورای اقتصادی ملی گسترش پیدا می‌کرد. [16] منتقدان در آن زمان و پس از آن، ایده‌های آن‌ها را طرح‌واره‌هایی کلی [schematic] دانسته‌اند. اما این اولین تلاشِ انقلابیون برای ارائه‌ی افقی منسجم از جامعه‌ای بود که توسط تولیدکننده‌ها اداره می‌شود.

در بهار 1919، دیگر بدیهی بود که شورای نمایندگان خلق، تأثیر چندانی در اجتماعی‌سازیِ بیشترِ صنایع اصلی ندارد. هر سه حزب سوسیالیست از ایده‌ی اجتماعی‌سازی صنایع سنگین و دیگر بخش‌های متمرکز و انحصاریِ اقتصاد آلمان حمایت می‌کردند و این ایده حتی میان کارگران نامتشکل و دیگر بخش‌های مردم نیز محبوبیت داشت. از این‌رو، کنوانسیون ملی شوراهای کارگریْ در ماه دسامبر اجرای این برنامه‌ها را به دولت محول کردند. با این همه، هیچ اتفاقی نیفتاد و نمایندگان خلق قدمی جدی در راستای اجتماعی‌سازی برنداشتند.

این عدم کنش، همراه با سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی دولت ــ که در ژانویه با کمک نیروی نظامیْ شورشی را در برلین سرکوب کرده بود ــ منجر به ناآرامی‌های گسترده در میان کارگران شد. شورش ژانویه به شکل اعتصابی عمومی آغاز شده بود و با درگیری میان نیروهای دولتی و کارگران مسلح به اوج خود رسید. کارل لیبکنشت و رزا لوکزامبورگ، رهبران حزب نوپایِ کمونیستِ آلمان در پس‌آیند این درگیری‌ها به قتل رسیدند. [17] نمایندگان انقلابی در پی آن انشعاب کردند. درحالی‌که مولر مخالف طغیان بود و آن را زودهنگام می‌دید، دیگر اعضای گروه، چهره‌های اصلی در کمیته‌ای انقلابی بودند که شورش را هماهنگ کردند.

اگرچه انقلابیون شکست خوردند، دولت نیز بیشترِ مشروعیت خود را بعد از این وقایع از دست داد و ناآرامی در میان توده‌های کارگری افزایش یافت. درنتیجه‌ی این حال‌وهوا موجی از اعتصابات در بهار 1919، به مرکزیت برلین، محدوده‌ی روهر [Ruhr] و مناطق صنعتی اطراف هاله [Halle] و مرزبورگ [Mereseburg] فوران کردند. این موج اعتصاب قوی‌ترین اکسیونی بود که طرفدارانِ سیستم شورایی پیش بردند و حرکتی ملی، خلق کردند. ایده‌هایی که تنها محدود به حلقه‌ی کوچک نمایندگان انقلابی بود و در روزنامه‌ی **شورای کارگری** بحث می‌شد، آنچنان گسترش یافت که بدل به مطالبات عمومی جنبشی ملی شد. به‌نظر می‌رسید که اعتصاب‌ها، با محصور کردنِ شهر وایمار و مسدود کردن روندهای اجرایی مجلس ملی، مسئله‌ی «شوراهای کارگری یا دموکراسی پارلمانی؟» را از نو گشوده بود.

اما این اعتصاب‌ها نیز به همان سرنوشتِ شورش ژانویه‌ی 1919 و تمامِ تلاش‌های دیگری که برای پیش‌برد فرآیند انقلابی صورت می‌گرفت، دچار می‌شدند: به این ترتیب که وقایعی محلی و ناهماهنگ باقی می‌ماندند که به‌راحتی به انزوا کشیده و توسط نیروی نظامی سرکوب می‌شدند. [18] ریچارد مولر و ویلهلم کوئِنِ [Wilhelm Koenen] کمونیست این مسئله را پیش‌بینی کردند و برای تمرکز قدرت اعتصاب‌ها، کوشیدند در سطح ملی اعتصابات جاری را هماهنگ کنند ــ اما این تلاش نیز شکست خورد. در حالی که در یک ناحیه اعتصابات آغاز شده بود، در ناحیه‌ای دیگر در حال رنگ باختن بود، در غیر این صورت، نیروی قهری خشن آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی می‌کرد: در برلین، پایان اعتصاب‌ها در مارس 1919 بسیار شبیه به جنگی داخلی بود. نیروهای دولتی، که اکثراً از واحدهای دستِ راستی تشکیل شده بودند، از اسلحه‌های اتوماتیک و توپخانه‌های سنگین برای سرکوب محله‌های کارگرنشین برلین ـ لیشتن‌برگ و برلین ـ فردریک‌شاین استفاده کردند. غیرنظامیان بسیاری که در این ماجراها دخیل نبودند کشته شدند و تعداد تلفات بیش از یک هزار نفر بود (مولر، 1925b: 124–163؛ مورگان 1975، 230 و پس از آن). [19]

پایان انقلاب: یکپارچگی شوراها

درهم‌کوبیدنِ بی‌رحمانه‌ی جنبش شوراها در 1919 تمام امیدها برای این‌که با انقلاب مسلح دیگری بتوان دولت سوسیال‌دموکرات را واژگون کرد، از بین برد. پس از خروجِ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل از شورای نمایندگان خلق در اواخر دسامبر 1918، سوسیال دموکرات‌ها به تنهایی حکمرانی می‌کردند. آن‌ها هر کاری برای تبدیل رژیم انقلابی به یک دموکراسی لیبرال اما سرمایه‌دارانه را انجام دادند. مجمع ملی فتح پایانی این فرآیند بود. مولر، دویمیگ و اکثر نمایندگان انقلابی خطِ مشیء خود را در پاسخ به این وضعیت تغییر دادند.

آن‌ها پس از فهم این که انتصابِ کامل جمهوری شورای کارگری غیرممکن است، کوشیدند شوراها را به‌عنوان نهادهایی فرعی با قانون اساسی جدید ادغام کنند (مورگان 1983، 252). در این زمان، نمایندگان انقلابی

کارگری مشخصه‌ی یکتا و منحصربه‌فردشان را از دست داده بودند و کم‌وبیش با شاخه‌ای از جنبش عمومی شوراها که متعلق به حزب سوسیال‌دموکرات مستقل بودند ادغام شدند. پیش‌تر در ژانویه، هنگام شورش، انشعابی در سازمان رشد کرده بود. شاخه‌ای از نمایندگان انقلابی از آکسیون حمایت می‌کرد اما مولر و دویمیگ این تصمیم را وتو کردند، چرا که شانس موفقیتی در آن نمی‌دیدند؛ بنیان اعتصاب تنها در برلین بود و با وجود آن‌که اکثریت کارگران برلینی از آن حمایت می‌کردند، اکیداً با مبارزه مسلحانه مخالف بودند. به‌نظر می‌رسد این اختلاف‌نظرها در رابطه با شورش، نمایندگان انقلابی را به‌عنوان یک گروه تضعیف کرد اما مشخص نیست که آن‌ها به‌واقع در این مقطع از بین رفتند یا نه. در هر صورت بسیاری از نمایندگان انقلابی به فعالیت خود در شورای اجرایی، جنبش شورایی به‌طور کلی و بعدها در حزب کمونیست ادامه دادند.

پس از شکست‌های سال 1919، جنبش شوراهای کارگری به جنبش شوراهای کسب‌وکار [Betriebsräte] و شوراهای کارخانه تبدیل شد. چرا که شوراهای ناحیه‌ای سقوط کرده بودند. بنا بود که شوراهای کسب‌وکارْ نماینده‌ی کارگران بنگاه‌های منفرد باشند. در قانون اساسی جدیدِ آلمانی 1919 که توسط مجلس ملی به تصویب رسیده بود، بندی درباره شوراهای کارگری گنجانده شد که به‌راحتی می‌شد آن را تفسیر کرد. پیش‌نویس آن تحت فشار اعتصاب‌های مارس نوشته شده بود و قانونی ویژه قرار بود سرانجام نقش شوراها را مشخص کند. مولر، دویمیگ و رفقای‌شان قصد داشتند که تا حد امکان بر شوراها نفوذ داشته باشند. آن‌ها کارزارهایی در دفاع از شوراهای کسب‌وکار برگزار می‌کردند تا بتوانند خودمختاری خود را از کارسالاران حفظ کنند و در سطح ناحیه‌ای و ملی با یکدیگر پیوند داشته باشند. آن‌ها شورایی ملی را نیز پیشنهاد کردند تا بر تصمیمات عمومی اقتصادی دولت تاثیری قدرتمند داشته باشند. اما تمام این برنامه‌ها شکست خورد. آخرین قانون مربوط به روابط صنعتی فقط توانست شوراهای موجود در سطح کارگاه را به رسمیت بشناسد. به آن‌ها اجازه داده شده بود تا فقط مطالبات کارگران را نمایندگی کنند و هیچ کنترلی بر تولید نداشته باشند. شورای اقتصادی ملی نیز برقرار شد، اما شامل مالکان

کارخانه‌ها نیز می‌شد. به همین خاطر هم به‌عنوان ابزاری برای همکاری طبقاتی تلقی می‌شد و نه مبارزه طبقاتی. در عمل، شورای اقتصادی ملی به‌ندرت تشکیل جلسه می‌داد و تقریباً از هیچ نفوذی برخوردار نبود.

اعتراض‌ها علیه این قانون‌گذاری شکست خورد. در خلال بحث‌های پارلمانی درباره‌ی این موضوع، تظاهرات عظیمی در برلین، که خواستار حقوق بیشتری برای کارگران بود، سرکوب شد. چهل و دو نفر کشته شدند، با این وجود قانون تغییری نکرد. در نتیجه، شوراهای کسب‌وکارِ جمهوریِ تازه تأسیسِ آلمان به ارگان‌هایی فرعی و بدون قدرت تبدیل شدند و حقوقِ آن‌ها به سطح شوراهای کارگری کنونیِ آلمان تنزل پیدا کرد.

آخرین مبارزه در این زمینه نزاعی بر سرِ سیاست‌های واقعیِ شوراهای کسب‌وکاری بود که به‌تازگی قانونی شده بودند. این‌که آیا این شوراها مستقل عمل خواهند کرد یا تابع اتحادیه‌ها خواهند شد، اتحادیه‌هایی که کماکان تحت سلطه‌ی حزب سوسیال‌دموکرات قرار داشت. ریچارد مولر برجسته‌ترین مدافع استقلال شوراها بود. هنگامی که شورای اجرایی در تابستان 1919 به اجبار منحل شد، او و بعضی از نمایندگان انقلابی، مرکزی مستقل در برلین برای شوراهای کسب‌وکار به وجود آوردند. هدف این بود که نیروهای این شوراها را برای جنبش‌های انقلابی پیش‌رو گردآورند. در اولین کنگره‌ی ملی شوراهای مغازه‌داران که در اکتبر 1920 در برلین برگزار شد، مولر و هاینریش براندلرِ [Heinrich Brandler] کمونیست از مدلِ برلین دفاع کردند اما نتوانستند نمایندگان را قانع کنند. شوراها تابع اتحادیه‌ها شدند. و این پایانی بود بر جنبش شورایی در آلمان. [20]

نمایندگان انقلابی لنینیست می‌شوند

مولر و بعضی از نمایندگان انقلابی سابق در خلال این مقابله‌های سرنوشت‌ساز، به سمت حزب کمونیست آلمان (KPD) کشیده شدند. با دو پاره شدن حزب سوسیال‌دموکرات مستقل در پایان سال 1920، نمایندگان انقلابی بخشی از جناح چپ بودند که از «بیست و یک شرط» لنین برای عضویت در بین‌الملل سوم، که تازه شکل گرفته بود، حمایت کردند. با وجود آن‌که اکثریت این شرایط را پذیرفته بودند، بخش بزرگی با آن‌ها مخالف بود. این شاخه

از اکثریت جدا شد و در سال 1922 با سوسیال‌دموکرات‌ها ادغام شد. همزمان جناح چپ اکثریت در دسامبر 1920 به حزب کمونیست پیوست.

ریچارد مولر در سال 1920 برای چند ماه عضو کمیته‌ی مرکزی جناح چپ حزب سوسیال‌دموکرات مستقل بود و بعد از ادغام، به ریاست مرکز روابط اتحادیه‌ها درون حزب کمونیست انتخاب شد. اکثر اعضای این مرکز که از دلِ مرکزِ شکست‌خورده‌ی شوراهای کسب‌وکار شکل گرفته بود، نمایندگان انقلابی سابق بودند.

این ادغام جهشی عظیم برای حزب نوپای کمونیست به‌شمار می‌آمد. آن‌ها پیش از آن، چیزی بیش از یک حزبِ کوچک رادیکال که اقلیت ناچیزی از کارگران را سازمان می‌داد نبودند. اما این ادغام نه تنها سیصدهزار عضو برای حزب به همراه آورد (قبلاً فقط هفتاد هزار عضو داشت)، بلکه تجربه‌ی افرادی مانند نمایندگان انقلابی و زیربناهایی مانند نشریات را نیز برای حزب کمونیست به ارمغان آورد. تنها پس از این ادغام بود که کمونیسم در آلمان حقیقتاً بدل به جنبشی توده‌ای شد (کراوس 1975، 132–216).

مولر، دویمیگ و بسیاری دیگر از اعضای نمایندگان انقلابی حالا درون حزب کمونیست کار می‌کردند. دویمیگ حتی رئیس حزب نیز شد. هر چند بعد از چند هفته از شروع کار، به دلیل منازعات داخلی مجبور به استعفا شد. در مارس 1921، مولر هم به خاطر انتقاد از «آکسیون مارس»، شورشی شکست‌خورده در ناحیه صنعتی اطراف شهر هاله و لونا، مجبور به واگذاری پستِ ریاست روابط اتحادیه‌ها شد. هم‌راستا با شورش شکست خورده‌ی ژانویه‌ی 1919، مولر دعوت به اعتصاب‌ها را در برلین رد کرد اما اعضای رسمی حزب نمی‌خواستند انتقادات او را بشنوند.

با دخالت کلارا زاتکین، یکی از اعضای بنیان‌گذار حزب کمونیست، مولر و دیگر اعضای سابق نمایندگان انقلابی، مانند هاینریش مال‌سان [Heinrich Malzahn] در تابستان 1921 به سومین کنگره‌ی جهانی بین‌الملل کمونیست در مسکو، دعوت شدند. زاتکین جلسه‌ای شخصی با میان مولر، مال‌سان و لنین ترتیب داد.

لنین بسیار مشتاق برگزاری این جلسه با مولر و نمایندگان انقلابی بود و نسبت به شورش شکست‌خورده‌ی مارس نگاهی بسیار انتقادی داشت و آن را در کنگره محکوم کرد. نمایندگان با لنین همراه شدند و حزب کمونیستِ تقسیم‌شده، مجبور به پذیرش این قضاوت شد.

هر چند در برگشت به آلمان تعارض‌ها ادامه داشت ــ این بار، بینِ مولر و دیگر اعضای مخالف که از جانب مسکو حمایت نشدند. برای حفظ انسجام حزب، هم تروتسکی و هم لنین موضع خود را تغییر دادند و از رهبری حزب کمونیست در مقابل انتقادهای فزاینده حمایت کردند. مولر و بسیاری دیگر مجبور به ترک حزب کمونیست شدند (تستورف 2004، 392–395).

به‌رغم این ماجراهای نه‌چندان دلپسند، مولر به حمایت از لنین ادامه داد و حتی در مقدمه‌ی تاریخ سه جلدی انقلاب آلمان، که بین سال‌های 1924 و 1925 نوشت، از او تجلیل کرد (مولر 1924، 9؛ همچنین نک به مولر، 1925a، 1925b). این آثار مولر، آن‌چنان روایتی جذاب از جنگ، رشد اپوزیسیون کارگری، انقلاب و شکست نهایی آن ارائه می‌دهد، که امروزه نیز آثاری قابل‌توجه باقی مانده‌اند. به این دلیل که او در نوشته‌های شخصی‌اش به مدارکی مربوط به جلسات اشاره می‌کند، نوشته‌های او نه صرفِ خاطره‌نگاری، که تاریخ نیز محسوب می‌شوند. هرچند آثار مولر کاملاً فارغ از توجیه‌گری نیست، خواندنِ آن‌ها جالب‌توجه است. او نه از سوسیال‌دموکرات‌ها طرفداری کرد و نه از اسپارتاکیست‌ها و [بدین‌ترتیب] دو تفسیری را که در طول جنگ سرد مشروعیت پیدا کرده بودند و هنوز هم بر تاریخ‌نگاری انقلاب آلمان تسلط دارند، زیر سوال برد (هافروگه 2008، 171–183).

فعالیت‌های تاریخ‌نگارانه مولر نشانگر پایان حرفه‌ی سیاسی او بود. مشکل بتوان رد فعالیت‌های او یا نمایندگان انقلابی را پس از 1921 یافت. با عزل مولر و دویمیگ، هسته‌ی غیررسمی نمایندگان انقلابی که فعالیت‌های اتحادیه‌گرایانه‌ی حزب کمونیست را هماهنگ می‌کردند از حزب ناپدید شد.

ناپدید شدن نمایندگان کارگری انقلابی

جنبش شورایی در 1920 پایان یافت و به نظر می‌رسید که مفهوم سیاسی نمایندگان انقلابی جایگاهی در عصر پساانقلابی نداشت. احزاب سیاسی، بار دیگر، بدل به عاملان اصلی سیاست‌ورزی سوسیالیستی شدند و اتحادیه‌ها به سر و کله زدن با مسائل صرفاً اقتصادی تقلیل پیدا کردند. با وجود آن‌که آلمان در آن زمان، بیش از یک حزب سیاسی داشت، دو الگوی نسبتاً شبهه‌برانگیز از سیاست‌ورزی سوسیالیستی پیش از جنگ دوباره تثبیت شدند: نقش رهبری حزب درون جنبش کارگری و جدایی سپهرهای سیاسی و اقتصادی از یکدیگر.

نمایندگان انقلابی بسیار پیش‌تر از آن، موطن سیاسی خود را از دست داده بودند. آن‌ها درون حزب سوسیال‌دموکرات مستقل به همزیستی ثمربخشی بین سیاست‌های حزبی و کنش‌های مردم‌پایه دست یافتند. اما این کار در حزب کمونیست که بیشتر و بیشتر متمرکز می‌شد امکان‌پذیر نبود. بعدها تلاش‌هایی برای برپایی شبکه‌ی نمایندگان کارگری انقلابی به‌عنوان ساختاری مستقل انجام شد، اما این تلاش‌ها شکست خوردند (کوخ‌ـ باوم‌گارتن، 1986، 418 و پس از آن). تا دهه‌ی 1920، تنها معدودی از نمایندگان انقلابی در حزب کمونیست باقی ماندند. دیگران در گروه‌های کوچک مشارکت داشتند. بسیاری سیاست را به‌طور کامل کنار گذاشتند. مانند ریچارد مولر که در نهایت به تجارت روی آورد. اطلاعات اندکی درباره‌ی زندگی او پس از 1925 وجود دارد. او در سال 1943 از دنیا رفت. [21]

در ناپدید شدنِ ریچارد مولر ــ از موقعیتی برجسته به‌عنوان رئیس دولت تا گم شدن در فراموشی ــ و تاریخ نمایندگان انقلابی به‌عنوان یک سازمان می‌توان شباهت‌هایی یافت. گرچه آن‌ها موفق شدند نه تنها الگوهای سیاست‌ورزی سوسیالیستی، بلکه خودِ ایده‌ی سوسیالیسم را کاملاً متحول کنند، اما نتوانستند برای جنبش خود میراثی بر جای بگذارند. حال آن‌که چندین نسل از تاریخ‌نگارانِ حزب کمونیست و آلمان شرقی، [میراث] اسپارتاکیست‌ها را جاودان کرده‌اند، تاریخِ نمایندگان کارگری انقلابی در میان پانویس‌ها گم شد.

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Hoffrogge, Ralf (2011), From Unionism to Workers' Councils; The Revolutionary Shop Stewards in Germany, 1914–1918, in "Ours to Master, and to Own" edited by Ness & Azzellini,, Ch 5, Hay Market Books, Chicago.

یادداشت‌ها

1. این مقاله نتیجه‌ی پژوهش من درباره‌ی ریچارد مولر، یکی از رهبرانِ نمایندگان انقلابی است که با این مشخصات انتشار یافته است: رالف هافروگه، ریچارد مولر ــ ***مرد پشت سرِ انقلابِ نوامبر***، برلین، 2008. تشکر ویژه از تاوی مِراوْد برای کمک به من در ترجمه‌ی انگلیسیِ این مقاله «کنش‌گران شورایی در USPD ــ ریچارد مولر و هماهنگ‌کنندگانِ انقلابی» در، اولا پلِنر (ویراست)، «انقلاب نوامبر 1918–1919 در آلمان»، برلین، 2009.

2. کلیتِ تاریخ جنبش نمایندگان انقلابی کماکان نوشته نشده است؛ نه تاریخ‌نگاری آلمان غربی و نه شرقی، هیچ‌یک تا به‌حال رساله‌ای پدید نیاورده است که موضوعِ این جنبش را در معنای واقعیِ آن پوشش دهد. مقالات در این رابطه اندک‌اند. به‌منظور شرحی از ادبیاتِ پژوهشیِ در دسترس، نک به آثاری که در پانوشت 1 به آن‌ها اشاره شد.

3. Deutscher Metallarbeiter-Verband.

4. موقعیتِ ضعیف‌ترِ زنان در چانه‌زنیِ جمعی نه تنها برخاسته از نگرشِ کارفرماها، بلکه برخاسته از تعصباتِ خود اعضای اتحادیه نیز بود که اغلب آن‌ها زنان کارگر را هم‌چون استثنائی بر روالِ معمولِ مردانِ نان‌آور می‌دانستند.

5. ترجمه‌ی این جمله و سایر نقل‌قول‌ها از منابعِ آلمانی از مؤلف است. [م]

6. خاطرات منتشرنشده‌ی پل بلومنتال، آرشیو ایالتی برلین (آرشیوهای فدرال برلین)، به شماره‌ی SG Y 30/0079, 10.

7. در رابطه با خاستگاه‌های نمایندگان انقلابی، هم‌چنین نک به خاطراتِ منتشرنشده‌ی پل اِکِرت [Paul Eckert]، آرشیو ایالتیِ برلین (آرشیوهای فدرال برلین)، به شماره‌ی DY 30 IV 2/2.01.

8. نمایندگان در 1917 و 1918 پیوندهایی با سایر شهرها و مناطق برقرار کردند، مشخصاً در شاخه‌های دوسلدورف و براون‌شوایگِ DMV خرده‌گروه‌های بسیار قدرتمندِ سازمان‌دهی وجود داشتند. نک به مورگان، 1975: 211. خودِ ریچارد مولر بیان کرده که نمایندگان در نهایت به سازمانی در سطح ملی بدل شدند.

9. در رابطه با اعتصابِ ژانویه‌ی 1918، نک به بوئِبل و وِنتزِل، 2008.

10. در رابطه با زندگی‌نامه‌ی ارنست دویمیگ، نک به مورگان، 1983؛ هم‌چنین، ناومَن، 1986.

11. حق با فریتز اوپل [Fritz Opel] است که می‌گوید نمایندگان انقلابی تا مدت‌های مدید درکی سیاسی از خود نداشتند و از لحاظ ایدئولوژیک وابسته به آثارِ اتحادیه‌یِ اسپارتاکوس و حزب سوسیال‌دموکرات مستقل بودند. با این‌همه، آن‌ها در زمان برنامه‌ریزیِ کنش‌های سیاسی همواره به‌تمامی مستقل باقی ماندند. نک به اوپل، 1957: 55. همچنین، در رابطه با رادیکال شدنِ نمایندگان انقلابی بین 1914 و 1918، نک به هافروگه، 2008: 25-63.

12. Bol-shevik هجای اول کلمه‌ی بلشویک، یعنی «بل»، در زبان روسی به معنای «درد» و «رنج» است. [م]

13. در رابطه با شورای اجرائی، نک به مَتِرنا، 1978؛ در رابطه با شورای وکلای مردم، نک به میلر،1969.

14. سخنرانیِ مولر پیش از مجمعِ عمومی شوراهای کارگری و سربازانِ برلین، در 23 دسامبرِ 1918، ایراد شد.

15. دیرک، اچ. مولر، هنگام جستجو برای فرایندهای تاریخیِ شوراهای آلمان در 1918، پیشنهاد می‌کند که به فرهنگِ سیاسیِ مردم‌پایه و از پایینِ جنبشِ اتحادیه‌گرایی توجه کنیم؛ نک به مولر،1985.

16. برخی از آثار مولر و دویمیگ درباره‌ی کمونیسم شورایی، در اشنایدر و کودا، 1968 تجدید چاپ شده‌اند. برای واکاوی عمیق ایده‌های آنان، نک به هاتمن،1980؛ برای نظریه‌ی شورایی، هم‌چنین نک به هافروگه، 2008: 108–116.

17. با سرباززدنِ رئیس پلیسِ برلین، یعنی امیل آیش‌هورن [Emil Eichhorn] یکی از اعضای سوسیال‌دموکرات‌های مستقل، از واگذاریِ مقامش، جرقه‌ی «خیزش اسپارتاکیست‌ها» زده شد. کارگرانِ برلینی در دفاع از آیش‌هورن دعوت به اعتصاب عمومی کردند که بدل به خیزشی انقلابی شد. متأسفانه خیزش ظرفِ چند روز با مداخله‌ی ارتش شکست خورد و این امر، نه فقط نتیجه‌ی خشونت ارتش، بلکه نتیجه‌ی فقدانِ حمایتِ عمومی بود. گرچه اکثریت کارگران از اعتصاب حمایت کردند، اما تنها اقلیتی از آنان حامی خیزش مسلحانه بود؛ پس از ویرانی‌های جنگ جهانی اول، خشونت در مبارزات سیاسی، حتی در میان رادیکال‌ترین کارگرها، امری نامقبول تلقی می‌شد.

18. ریچارد مولر بعدها تقصیر را به گردن شوک حاصل از فاجعه‌ی خیزش ژانویه و شکستِ متعاقبِ اعتصابات در مارس 1919 انداخت. نک به مولر، 1925b: 154.

19. در رابطه با نبرد ماهِ مارس، روایت انتشارنیافته‌ای از شاهدی عینی، فرانتز بایررزدورف، موجود است. آرشیو ایالتی برلین (آرشیوهای فدرال برلین)، DY 30 IV 2/2.01.

20. دستورالعمل‌های این مجمع با این عنوان منتشر شده‌اند:

Protokoll der Verhandlungen des ersten Reichskongresses der Betriebsräte Deutschlands—Abgehalten vom 5.–7. Oktober 1920 zu Berlin, Berlin 1920.

21. برای اطلاعاتی که توانستم در رابطه با زندگی حرفه‌ای او پس از این سال‌ها بیابم، نک به هافروگه، 2008: 198–216.

منابع

Boebel, Chaja and Lothar Wentzel, eds. 2008. *Streiken gegen den Krieg—Die Bedeutung der*
Massenstreiks in der Metallindustrie vom Januar 1918. Hamburg: VSA Verlag.

Engel, Gerhard; Gaby Huch, Bärbel Holtz, Ingo Materna, eds. 1993–2002. *Groß-Berliner*
Arbeiter und Soldatenräte in der Revolution 1918/19, 3 vol. Berlin: Akademie-Verlag.

Hoffrogge, Ralf. 2008. *Richard Müller—Der Mann hinter der Novemberrevolution*. Berlin: Karl
Dietz Verlag.

_____. 2009a. Räteaktivisten in der USPD—Richard Müller und die Revolutionären Obleute.
In *Die Novemberrevolution 1918/1919 in Deutschland*, ed. Ulla Plener. Berlin: Karl Dietz
Verlag.

_____. 2009b. Die wirkliche Bewegung, welche den jetzigen Zustand aufhebt—
Sozialismuskonzepte und deutsche Arbeiterbewegung 1848–1920, *PROKLA—Zeitschrift für*
kritische Sozialwissenschaft, no. 155, Münster: Westfälisches Dampfboot.

Hottmann, Günter. 1980. Die Rätekonzeptionen der Revolutionären Obleute und der Links-

(bzw. Räte-) Kommunisten in der Novemberrevolution: Ein Vergleich. Thesis, Göttingen.

Koch-Baumgarten, Sigrid. 1986. *Aufstand der Avantgarde*. Frankfurt and New York: Campus
Verlag.

Krause, Hartfrid. 1975. *USPD—Zur Geschichte der Unabhängigen Sozialdemokratischen Partei
Deutschlands*. Frankfurt: Europäische Verlags-Anstalt.

Materna, Ingo. 1978. *Der Vollzugsrat der Berliner Arbeiter und Soldatenräte 1918/19*. Berlin:
Karl Dietz Verlag.

Miller, Susanne. 1969. *Die Regierung der Volksbeauftragten 1918/1919*. Düsseldorf: Droste.

Morgan, David W. 1975. *The socialist left and the German Revolution—a history of the German
Independent Social Democratic Party—1917–1922*. Ithaca and London: Cornell University
Press.

———. 1983. Ernst Däumig and the German Revolution of 1918. In *Central European History*
15(4):303–331. Cambridge: Cambridge University Press.

Müller, Dirk H. 1985. *Gewerkschaftliche Versammlungsdemokratie und Arbeiterdelegierte vor
1918*. Berlin: Colloquium Verlag.

Müller, Richard. 1913. *Die Agitation in der Dreherbranche*. Berlin.

———. 1924. *Vom Kaiserreich zur Republik*. Vienna: Malik-Verlag.

———. 1925a. *Die Novemberrevolution*.Vienna: Malik-Verlag.

———. 1925b. *Der Bürgerkrieg in Deutschland*. Berlin: Phöbus-Verlag.

Naumann, Horst. 1986. Ein treuer Vorkämpfer des Proletariats. Ernst Däumig, *Beiträge zur Geschichte der Arbeiterbewegung* 6, no. 28 (1986): 801–813, Berlin.

Opel, Fritz. 1957. *Der deutsche Metallarbeiter- Verband während des ersten Weltkrieges und der Revolution*. Hannover: Goedel.

Reichskongress der Betriebsräte Deutschlands. 1920. *Protokoll der Verhandlungen des ersten Reichskongresses der Betriebsräte Deutschlands—Abgehalten vom 5.–7. Oktober 1920 zu Berlin*, Berlin.

Schneider, Dieter and Rudolf Kuda. 1968. *Arbeiterräte in der Novemberrevolution*. Frankfurt: Suhrkamp Verlag.

Tosstorff, Reiner. 2004. *Profintern—Die Rote Gewerkschaftsinternationale 1921–1937*. Paderborn: Schöningh Verlag.

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: https://wp.me/p9vUft-Sb

همچنین در این زمینه:

نقش کارگران در مدیریت: نمونه‌ی موندراگون

کنترل کارگری در انقلاب بولیواری ونزوئلا

چپ نوین و خودگردانی کارگری در یوگسلاوی

دموکراسی کارگری در انقلاب اسپانیا

تجربه‌ی خودمدیریتی کارگری در الجزایر

شوراهای کارخانه در تورین، 1920-1919

کنترل کارگری و انقلاب

شوراهای کارخانه و مجامع کارگریِ خودگردان

اجتماعی‌سازی چیست؟

ریشه‌ها و آوندها: سالگرد دی‌ماه

جنبش کارگری و اجتماعی‌سازی وسائل تولید

جایگاه و توان چپ